

جوانمردی، مترادف‌ها و مؤلفه‌های آن در متون عرفانی

دکتر مهین پناهی*

چکیده:

در متون عرفانی، جوانمردی و فتوت مترادف با عارف و صوفی به کار رفته است و جوانمردی را ویژگی انسان عارف و انسان آینه‌گون دانسته‌اند که اسما و صفات الهی را نشان می‌دهد. این پژوهش درصدد یافتن سابقه این تفکر و برداشت و نیز یافتن معانی مؤلفه‌های جوانمردی در متون عرفانی است.

از بررسی متون عرفانی به شیوه کتابخانه‌ای این نتیجه به دست آمد چنانکه اصول اعتقادی و بیشتر فروع رفتاری صوفیه، برگرفته از تعلیمات دین مبین اسلام است، این سنجیه اخلاقی نیز از آموزه‌های قرآن مجید، احادیث نبوی و ائمه گرفته شده است و مهمترین مؤلفه‌های آن ندیدن خود، انصاف دادن و انصاف نخواستن، بخشش و بخشندگی، امانتداری، پاکدامنی و وفای به عهد، عیب پوشی و نگهداشت حرمت سالمندان و اکرام مهمان است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س) panahi_Mah@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۸۸/۱۲/۱۱

تاریخ وصول ۸۸/۱۰/۸

واژه‌های کلیدی:

اخلاق عارفان، جوانمردی عارفان، فتوت، صوفی، سخاوت، وفای به عهد

مقدمه:

فتوت در بعد سیاسی در برهه‌هایی از زمان، به شکل حزب سیاسی که به نظام شوالری اروپا در قرون وسطی شباهت داشت، درآمد، و از آن برای تجهیز جوانان بر ضد قوای حکام و امرای مخالف استفاده کردند. این تشکلهای سیاسی نه تنها از اخلاق جوانمردان تهی بودند، بلکه تظاهر و انحطاط از ویژگی آنها بود که از جانب ناصر خلیفه (م: ۶۲۲ هـ ق) حمایت می‌شدند. زرین کوب در کتاب "جستجو در تصوف ایران" کوشیده رابطه طریقت با فتوت و آداب زورخانه و تحولات آن و عناصر فتوت در لوطیها و داش مشدیها را نشان دهد (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۳۵-۳۳۷). در این مقاله بحث سیاسی فتوت و جوانمردی مورد نظر نیست، بلکه به عنوان یک هنجار اخلاقی فردی و اجتماعی، و مفهوم و جایگاه آن در متون صوفیانه و عارفانه بررسی شده است. برای درک معنی و مفهوم جوانمردی عارفان، ابتدا تعاریف زبانی و سپس انتزاع این معنی از اعمال آنان جستجو شده است. بنا براین، در آغاز آیات و احادیث مربوط به بحث از متون عرفانی (از ابتدا تا قرن نهم) نشر، سپس اقوال و اعمال آورده شده و آنگاه نتیجه گیری شده است.

بحث:

در متون عرفانی جوانمردی از ویژگیهای عارفان به شمار آمده است؛ چنانکه در کتاب سیره^۱ شیخ کبیر ابن خفیف شیرازی (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۶۳)، کتاب اسرار التوحید (میهنی، ۱۳۶۷: ۲۲۳)، کتاب نامه های عین القضاة همـدانی (عین القضاة، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۶-۲۷ و ۳۰) و کتاب تذکرة الاولیاء (عطار، ۱۳۵۵: ۷۰۰، ۷۰۷، ۷۰۹)، واژه جوانمرد را مترادف با صوفی و درویش به کار برده اند.

برخی از عارفان و صوفیه به فتوت و جوانمردی شهرت داشته‌اند، مانند معروف کرخنی (هجویری، ۱۳۵۸: ۱۴۱) (م: ۲۰۰ هـ ق)، ابو تراب عسکر بن الحصین النسفی (همان: ۱۵۱؛ عطار، ۱۳۵۵: ۳۵۶) (م: ۲۴۵ هـ ق)، ذوالنون مصری (همان: ۱۲۴) (وفات ۲۴۵ هـ ق)، ابو حامد احمد بن خضرویه (همان: ۱۵۱) از عرفای قرن سوم و خواجه احمد حمادی (هجویری، ۱۳۸۵: ۲۱۶).

اصطلاح جوانمردی در قرآن و حدیث سابقه دارد، و عارفان از این آیات و احادیث برای تعریف و ترغیب جوانمردی بهره‌جسته‌اند، مانند آیه‌ای که در آن اصحاب کهف جوانمرد نامیده شده‌اند: *قال الله تعالى: "انَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ" (كهف، بخشی از آیه ۱۳)* (ایشان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند)، همچنین انصار که مهاجران را کمک کردند، جوانمرد نامیده شدند: *«و يؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة» (حشر، بخشی از آیه ۹)* (و لو خود به چیزی سخت نیازمند باشند [باز مهاجران را] بر خود بر می‌گزینند).

پیامبر اکرم (ص) فرمود: *«خداوند عز و جل در روایی حاجت بنده بود تا بنده در حاجت برادر مسلمان بود» (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۵)*. همچنین فرمود: *«الجنة دار الأسياء»*، ای: بهشت خانه جوانمردان است (غزالی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۵۱۴) و فرمود: *«کفایت بود یکی از شما را، آن قدر که قناعت بود بدان نفس او را و بازگشت شما با چهار رش و به دستی جای خواهد بودن، و باز گردد کار همه به آخرت» (قشیری، ۳۴۱)*.

ابن عباس -رضی الله عنه- روایت کرد که پیغامبر علیه السلام -گفت: *«الجنة من جود الله فاجودوا يجد الله تعالى لكم، ألا ان الله تعالى خلق الجود فجعله في صورة رجل وجعل رأسه اسخاً في اصل شجرة طوبى و شد اغصانها با غصان سدرة المنتهى و دلی بعض اغصانها الى الدنيا فمن تعلق بغصن منها ادخله الجنة ألا ان السخاء من الايمان و الايمان في الجنة، و خلق البخل من الكفر و الكفر في الزقوم و دلی بعض اغصانها الى الدنيا فمن تعلق بغصن منها ادخله النار، ألا ان البخل من الكفر و الكفر في النار»* ای: جوانمردی از جود حق

تعالی است، پس جوانمردی کنید تا حق تعالی برای شما جوانمردی فرماید؛ بدانید که حق تعالی جود را بیافرید و آن را بر صورت مردی کرد و سر او را در اصل شجره طوبی راسخ گردانید و شاخه های آن را به شاخه های سدره المُستهی استوار کرد و بعضی شاخه های آن را به دنیا فرو گذاشت. پس هر که به شاخی از آن آویزد، او را به بهشت برد. بدانید که سخا از ایمان است و ایمان در بهشت است؛ و بخل را از دشمنایگی خود آفرید و سر آن را در اصل شجره زَقوم راسخ گردانید و بعضی شاخه های آن به دنیا گذاشت. پس هر که در شاخی از آن آویزد، او را به آتش برد؛ بدانید که بخل از کفر است و کفر در آتش است» (غزالی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۵۳۱-۵۳۲).

امیر المؤمنین علی -کرم الله وجهه- گوید: «سادات مردمان اندر دنیا جوانمردانند و سادات مردمان اندر آخرت پرهیزگارانند» (قشیری، ۱۶۴: ۱۳۶۱).

شقیق بلخی (م: ۱۷۴ هـ ق) از امام جعفر صادق پرسید: فتوت چیست؟ امام به شقیق گفت: تو چه می گویی؟ شقیق گفت: «اگر دهند، شکر کنیم و اگر منع کنند، صبر کنیم. جعفر گفت سگان مدینه ما همین کنند! شقیق گفت: یا ابن رسول الله، پس فتوت چیست نزدیک شما؟ گفت: اگر دهند ایشار کنیم و اگر ندهند، صبر کنیم» (همان: ۳۶۳).

عارفان از آیات و روایات نتیجه گرفتند: «اصل فتوت آن بود که بنده دائم در کار غیر خویش مشغول بود» و گفتند: «جوانمردان» بر خویشتن ایشار کردند از آزادگی ایشان از آنچه بیرون آمدند از آن و ایشار کردن بدان» (همان: ۳۴۲).

در اقوال و اعمال عارفان، چند ویژگی در جوانمردی بارز می شود که در پی می آید.

مخالفت با نفس

بعضی مشایخ جوانمردی را در رابطه با نفس، مخالفت و تهذیب آن و خالص گردانیدن آن برای خود تعریف کرده اند، مانند آنکه عبدالله بن احمد بن حنبل (م: ۲۴۱ هـ ق) جوانمردی را ترک آنچه دوست داری و خدا ترسی تعریف کرد (همان: ۳۵۶).

ابوالقاسم نصر آبادی (م: ۲۴۵ هـ ق) فتوت را عامتر از مروّت دانسته؛ به این معنی

که مروّت را شاخه ای از فتوت تلقی کرده و آن را ننگ داشتن از توجه به دوستی هر دو عالم تعریف کرده است (همانجا). در این تعریف، فتوت مترادف با آزادگی و وارستگی از دنیا و آخرت معنی شده است. روشن است برای کسی که دلش سرشار از محبت خداست، جایی برای غیر او نمی ماند.

سری سقطی (م: ۲۵۷ هـ ق) جوانمردی را انصراف از دنیا و میل به آخرت دانسته و شرط عدم رغبت به آخرت را از تعریف جوانمردی حذف کرده است (عطار، ۱۳۵۵: ۳۴۰).

جعفر خلدی (م: ۳۴۸ هـ ق) فتوت را حقیر داشتن نفس دانسته (همان: ۸۲)، اما جمعی از مشایخ گفته اند جوانمرد آن است که بت شکنی کند؛ چنانکه خداوند متعال در قصه حضرت ابراهیم (ع) گفت: «سمعنا فتی یدکرهم یقال له ابراهیم (انبیاء، بخشی از آیه ۶۰)؛ یعنی خداوند ابراهیم بت شکن را جوانمرد نامیده است؛ و از آنجا که بت هر کس نفس اوست، هر که هوای خویشتن را مخالفت کند، در حقیقت او جوانمرد است (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۶).

جوانمرد با مخالفت با نفس به اخلاصی نائل می شود که از خلّق بی نیاز شده، نیازمند حق تعالی می گردد و قبله اش خدا می شود؛ چنانکه خرقانی گفت: «قبله پنج است: کعبه است که قبله مؤمنان است، و دیگر بیت المقدس که قبله پیغامبران و امتان گذشته بوده است و بیت المعمور به آسمان که آنجا مجمع ملائکه است و چهارم عرش که قبله دعاست. جوانمردان را قبله خداست. فَاَیْمًا تَوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (عطار، ۱۳۵۵: ۶۹۸).

در این تعریف مشایخ و عارفان، معنی جوانمرد و عارف یکی می شود، بویژه در تعریف خرقانی که اندوه والای جوانمردی و درد عشق عارفان را از ناتوانی ذکر شایسته حبیب می داند: «درد جوانمردان اندوهی بود که به هر دو جهان درنگنجد و آن اندوه، آن است که خواهند تا او را یاد کنند و به سزای او نتوانند (همان: ۷۰۴-۷۰۵).

مترادف بودن معنی " صوفی " و " جوانمرد " در میان عارفان، بویژه نزد خرقانی را این تعریف نیز تأیید می کند، زیرا در این تعریف عجز شیطان از فریب جوانمرد را

انتظار دارد: «تا دیو فریب نماید، خداوند ننماید، چون دیو نتواند فریفت، خداوند به کرامت فریبد، و اگر به کرامت نفریبد، به لطف خویشتن بفریبد، پس آن کس که بدیها نفریبد، جوانمرد است» (همان: ۷۰۷).

همچنین وی خوارق عادات و کرامات را که خاص اولیای خداست، به جوانمردان نسبت داده است. «هر کسی ماهی در دریا گیرد، این جوانمردان بر خشک گیرند و دیگران کشت بر خشک کنند، این طایفه بر دریا کنند» (همان).

خرقانی سرانجام از کشف و شهود و تجربه های روحانی جوانمردان چنین سخن گفته است: «جوانمردی زبانی است بی گفتار، بینایی است بی دیدار، تنی است بی کردار، دلیلی است بی اندیشه و چشمه یی است از دریا و سرهای دریا (همان)». از این تعاریف بی گفتگو، معنی عارف و صوفی بی غش به ذهن می رسد.

شاهد دیگر در قرب معنی عارف و جوانمرد، سخن سهل بن عبدالله تستری (م: ۲۸۳ ه.ق) است، که فتوت را متابعت سنت تعریف کرد (همان: ۳۱۹؛ قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۶)؛ یعنی که بنده در قرب، ترک ادب نکند و خود را از اوامر الهی بی نیاز نبیند، همان طور که مشایخ، سالکان را از گستاخی و ادلال بر حذر داشته اند. پس جوانمرد، عزیزی است که دل خود را صیقل داده و آینه دل را محل تَلَأُؤُ صفات الهی کرده و به هویت آینگی رسیده است:

ای نسخه نامه الهی که توی	وی آینه جمال شاهی که توی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست	درخود بطلب هر آنچه خواهی که توی

(رازی، ۱۳۶۶: ۳)

در متون عارفانه، گذشته از تعریف فتوت و جوانمردی مصادیق بسیاری از فتوت عارفان حکایت شده است تا به جوانمردی ترغیب کنند. ابو عبدالله تروغبدی برای نشان دادن ارزش جوانمردی و جوانمردان گفته: هر کس یک روز جوانمردی را خدمت کند، خدا برکت یک روزه به او می دهد. پس مقایسه کنید کسی که همه عمر در خدمت جوانمردان باشد، چه برکتی از خدا به او می رسد (عطار، ۱۳۵۵: ۵۵۷-۵۵۸).

عارفان سلسله جنبان جوآنمردان را در اسلام حضرت رسول اکرم (ص) شناخته‌اند؛ چنانکه ابو علی گفته است: روز قیامت همه گویند: «نفسی، نفسی، او خواهد گفت: اُمّتی اُمّتی (همان: ۶۵۶؛ قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۶).

عفو و شفقت

جوآنمردی در متون عارفانه بیشتر در ارتباط با اجتماع و مردم مطرح شده است؛ چنانکه جعفر خلدی جوآنمردی را حرمت مسلمانان تعریف کرد (عطار، ۱۳۵۵: ۸۲) و عمر بن عثمان مکی (م: ۲۹۱ هـ ق) آن را خوی نیکو نامید (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۷۵) و جنید (وفات ۲۹۷ هـ ق) آن را در کنار بردباری، فروتنی و خوشخویی موجب رسیدن به درجات عالی دانست (غزالی، ۱۳۶۹؛ ج ۳: ۱۱۱). از پر بسامدترین ویژگی اخلاقی جوآنمردان در متون عارفانه، مردمداری، عفو، تسامح و شفقت با مردم است؛ چنانکه فضیل عیاض (م: ۱۸۵ یا ۱۸۷ هـ ق) فتوت را گذشت از لغزشهای برادران تعریف کرد (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۵؛ عطار ۱۳۵۵: ۹۸) و حارث محاسبی (م: ۲۴۳ هـ ق) آن را فراتر از گذشت دانست و گفت: «جوآنمردی آن بود که داد بدهد و داد نخواهد» (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۶).

گویند جماعتی از بزرگان نزد ابو حفص نیشابوری (م: ۲۷۰ هـ ق) رفتند و از او درباره فتوت سؤال کردند. ابو حفص گفت: شما بگویید فتوت چیست؟ جنید گفت: «فتوت نزدیک من آن است که فتوت را نبینی و آنچه کرده باشی، به خود نسبت ندهی که این من می‌کنم». ابو حفص گفت: «نیکوست، اما فتوت نزدیک من آن است که انصاف بدهی و انصاف نطلبی.» جنید گفت: «در عمل آرید اصحابنا» (عطار، ۱۳۵۵: ۳۴۰؛ هجویری، ۱۳۵۸: ۱۵۴، قشیری، ۱۳۶۱: ۴۶).

ابوالعباس قصاب (م: ۲۷۹ هـ ق) که او را پادشاه فتوت و مروت نامیده‌اند، گفته است: «جوآنمردان راحت خلق‌اند، نه وحشت خلق که ایشان را صحبت با خدای بود از خلق و از خدای به خلق نگرند» (عطار، ۱۳۵۵: ۶۴۲) در این تعریف، جوآنمرد خلیفه خداست که باید رحمت الهی را در برخورد با مردم مرعی دارد؛ نه تنها موجب

وحشت و ارباب نشود، بلکه از منظر خدا و محبتی که خدا به بنده اش دارد، به بندگان او نگاه کند؛ یعنی با لطف، مساعدت و رحمت. در این تعریف ابوالعباس به مقام جمع الجمع در جوانمرد نظر داشته است؛ یعنی با خدا بودن و از خلق نبریدن.

محمد بن علی ترمذی (م: ۲۸۵ هـ ق) گفته است: «فتوت آن بود که خصم باشی از خدای تعالی عزّ و جلّ بر خویشتن (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۵)»، که همان داد دادن و داد نخواستن و انصاف دادن و انصاف نخواستن است، یعنی عفو و تسامح و تساهل با مردمان. این نگرش در این سخن وی آشکارتر است: «تقوی آن است که در قیامت هیچ کس دامن تو نگیرد و جوانمردی آنکه تو دامن کس نگیری (عطار: ۵۳۲). خواجه عبدالله انصاری عذر خواهی بسیار از مردم و نپذیرفتن عذر مردم را بی فتوتی دانسته است» (انصاری، ۱۳۶۸: ۱۷۲).

ابوالحسن علی ابن احمد بن سهل بوشنجی (م: ۵۲۵ هـ ق) جوانمردی را فراتر از روابط مردم تعریف کرده و گفته است: جوانمردی آن است که در مقابل کرام الکاتبین گناه نکنند، زیرا فرشتگان از نوشتن گناه و شاهد گناه بودن ناخشنود می شوند (قشیری، ۱۳۶۱: ۸۰؛ عطار، ۱۳۵۵: ۵۲۳). در این توصیه، شفقتی فراتر از نوع دوستی و روابط انسانی نهفته است.

عارفان امام جعفر صادق(ع) را اسوه جوانمردی، عفو، تسامح و بخشش دانسته و آورده اند: «وقتی در ایام مناسک حج مردی در مدینه بخفت از حاجیان، برخاست، پنداشت که همیان وی بدزدیدند، زود بیرون آمد و امام جعفر صادق(ع) را دید، اندر وی آویخت و گفت: همیان من تو بردی. گفت: چند بود اندر وی؟ گفت: هزار دینار. جعفر او را به سرای خویش آورد و هزار دینار به وی داد. چون مرد با سرای آمد، همیان در خانه بود. به عذر به نزدیک امام جعفر آمد و هزار دینار باز آورد. جعفر دینار فرانستد و گفت: چیزی که از دست بدادیم باز نستائیم. مرد پرسید که این کیست؟ گفتند: جعفر صادق(ع) (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۶۳؛ عطار، ۱۳۵۵: ۱۵-۱۶).

عارفان معتقدند جوانمردی و انصاف دادن موجب برخورداری از نعمتهای بهشت

می شود؛ چنانکه حسن بصری (م: ۱۱۰ هـ ق) از جوانمردی در معامله، نوید نعمتهای بهشتی را گرفت.

نقل است که در عهد حسن مردی را اسبی به زیان آمد و او فروماند و حال خود با حسن باز گفت. حسن آن اسب را به چهار صد درم از وی بخريد و سيم بداد. شبانه آن مرد مرغزاری از بهشت به خواب دید، و اسبی در آن مرغزار، و چهار صد کره، همه خنک. پرسید که: «این اسبان از آن کیست؟». گفتند: «به نام تو بود. اکنون باز نام حسن کردند». چون بیدار شد، پیش حسن آمد و گفت: «ای امام! بیع، اقالت کن که پشیمان شدم». حسن گفت: «برو آن خواب که تو دیده‌ای، من پیش از تو دیده‌ام». آن مرد غمگین باز گشت. شب دیگر حسن کوشکها دید و منظرها. پرسید که: «از آن کیست؟». گفتند: «از آن کسی که بیع اقالت کند». حسن بامداد آن مرد را طلب کرد و بیع اقالت کرد (عطار، ۱۳۵۵: ۳۹).

از جوانمردی احمد خضرویه که به سرهنگ جوانمردان شهرت داشت، دزدی توبه کرد و به راه آمد. «نقل است که دزدی به خانه او رفت و بسیار بگشت. هیچ نیافت. خواست که نومید باز گردد، احمد گفت: «ای برنا! دلو برگیر و آب برکش و طهارت کن و به نماز مشغول شو تا چون چیزی برسد، به تو دهم، تا تهی دست از خانه من بازگردی». برنا همچنان کرد. چون روز شد، خواجه بی صد و پنجاه دینار به خدمت شیخ آورد. شیخ گفت: «بگیر. این جزای یک شبی نماز توست». دزد را حالتی پدید آمد و لرزه بر اعضای وی افتاد و گریان شد و گفت: «راه غلط کرده بودم. یک شب از برای خدای - عز و جل - کار کردم، مرا چنین اکرام فرمود». توبه کرد و به خدای - تعالی - بازگشت و زر را قبول نکرد و از مریدان شیخ گشت» (همان: ۳۵۱).

از تسامح با دزد و خلاف کار ایجاد شغل و زمینه اصلاح از طرف جوانمردان حکایتها نقل کرده اند؛ از جمله آنکه جمعی از صوفیان شیراز را به طعام دعوت کردند. پس از طعام به سماع پرداختند، سپس خوابشان برد. در میان آنها پیری بود. سبب خواب را در لقمه ای ناسره دانست. از صاحبخانه سؤال کرد و سرانجام فهمیدند

بادنجان خورشت را بادنجان فروش از جالیزی دزدیده است. دزد را نزد صاحب زمین بردند تا حلالی بگیرد، مرد گفت: زمین و یک جفت گاو و خر و هر آلتی که برای برزیگری نیاز است، به او بخشیدم تا دیگر وی دزدی نکند (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۹).

از این دست ماجراها داستان جنید است. شبی دزدی به خانه جنید رفت، جز پیراهنی نیافت، آن را برد. روز دیگر جنید پیراهن را دست دلالی دید که می فروخت. خریدار آشنا می طلبید تا گواه باشد که پیراهن مال دلال است. جنید پیش رفت و گواهی داد تا او خرید (عطار، ۱۳۵۵: ۴۰۱).

از شفقت جوانمردی عارفی نقل کرده اند که زنی بد خوی داشت و بر خلق با او صبر می کرد. گفتند: چرا او را طلاق نمی دهی؟ گفت می ترسم که بعد از من با کسی ازدواج کند که بد خویی او را تحمل نکند و رنجی به او رسد (غزالی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۲۱۶).

سخاوت

یکی دیگر از ویژگیهای مهم جوانمردان سخاوت است؛ چنانکه معروف کرخی گفت: «للفتیان ثلاث علامات، وفاء بلاخلاف، مدح بلاجود، عطا بلا سؤال، علامت جوانمردان سه چیز بود: یکی وفایی بی خلاف و دیگر ستایشی بی جود و سدیگر عطایی بی سؤال. اما وفای بی خلاف آن بود که اندر عهد عبودیت، بنده مخالفت و معصیت بر خود حرام دارد و مدح بی جود آن بود که از کسی نیکویی ندیده باشد، وی را نیکو گوید و عطای بی سؤال آن باشد کی چون هستی بود، اندر عطا تمییز نکند و چون حال کسی معلوم شود، وی را سؤال نفرماید و این جمله از خلقی بود به خلقی اما همه خلائق اندرین سه صفت عاریت اند» (هجویری، ۱۳۵۸: ۱۴۱).

داود طایبی (م: ۱۶۵ هـ ق) پذیرش عبادت بندگان را در مروّت دانسته و مروّت را مترادف با سخاوت نشان داده است؛ چنانکه روزی دیناری به حجام داد. گفتند: این مقدار به حجام اسراف است، گفت: «هر که را مروّت نبود، عبادتش نبود (قشیری، ۱۳۶۱: ۱۶۵).

جنید کشیدن بار خلق و بذل به آنان را جوانمردی دانسته (عطار، ۱۳۵۵: ۴۴۵). همچنین وی تفاخر نکردن با درویشان و معارضه نکردن با توانگران را جوانمردی دانسته است (همانجا؛ قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۶).

جوانمردان از دوستان خود در داد و ستد سود نمی گرفتند، اما اصل بها را دریافت می کردند (همان: ۳۶۰).

سهل تستری فتوت را نگریختن از نیازمندان دانسته است^(۵۶). حسین منصور حلاج (شهادت ۳۰۹ هـ ق) از جوانمردان طریق عشق، دم از جوانمردی نزد، اما در معنی توکل جوانمردی را نشانه گرفت و گفت: «توکل آن بود که تا در شهر کسی را داند اولی تر از خود به خوردن، نخورد» (همان: ۵۸۸).

ابوالحسن خرقانی جوانمردی را دریایی توصیف کرده که سه چشمه دارد: سخاوت، شفقت و بی نیازی از خلق و نیازمندی به حق (همان: ۶۹۵). از او پرسیدند: نشان جوانمردی چیست؟ چگونه جوانمردی را در خود شناسایی کنیم؟ گفت: «به آن که اگر خداوند هزار کرامت با برادر او کند و با او یکی کرده بود، آن یکی نیز ببرد و بر سر آن نهد تا آن نیز برادر او را بود». (همان: ۶۹۸).

خواجه عبدالله انصاری (م: ۴۸۱ هـ ق) نیز سخاوت را از ویژگیهای جوانمردی شمرده و گفته است: «جوانمرد دریاست و بخیل چون جوی. دُر از دریا جو، نه از جوی». (انصاری، ۱۳۶۸: ۲۳). وی اندیشه و تردید در عمل جوانمردانه را بخیلی دانسته و آن را نکوهیده است (همان: ۲۵).

ابا احمد قلانسی از جوانمردان طریقت بوده است. از ماجرای ازدواج او حکایت کرده اند که قرار بوده دوستش با دختری ازدواج کند، اما روز عقد دوستش امتناع می کند. او برای آن که پدر دختر که بزرگواری کرده است، ناراحت نشود، دختر را به عقد خود در می آورد (سراج، ۱۹۱۴: ۱۹۹). همچنین قلانسی دوستی داشته به نام ابراهیم صایغ که پدرش متمول بوده و در ناز و نعمت بزرگ شده بوده است. پدر ابراهیم از دنیا می رود و او با قلانسی دوستی می کند. قلانسی هر گاه پول به دستش

می رسیده، برای او آرد، گوشت بریان و حلوا می خریده است تا به او سخت نگذرد (همان: ۲۰۵).

امانتداری و عفت

محمد غزالی (م: ۵۰۵ هـ ق) با یک روایت از رسول اکرم (ص) جوانمردی را در سه وجه تعلیم داده است: حرمت به پدر و مادر پیر و ترجیح آنان بر فرزندان خردسال خود، عفت و پاکدامنی و امانتداری و رعایت حقوق کارگران و تصفیه مال؛ و از این هر سه امانتداری را مهمتر شمرده است.

«عبدالله بن عمر روایت کرد که پیغامبر - علیه السلام - گفت: در روزگار ماضی سه تن به سفر رفتند، و شبانگاه به غاری رسیدند. در آنجا شدند، پس سنگی بزرگ از کوه بیفتاد و در غار بگرفت. گفتند: از این خلاص نباشد مگر بدانکه دعا گوئیم و عمل صالح خود عرضه داریم. پس یکی از ایشان گفت: الهی، می دانی که من مادر و پدری پیر داشتم و من پیش از آنان طعام نخوردمی و اهل و فرزند خود را ندادمی. پس روزی در طلب چرا خوار دورتر رفتم و بیگاه به خانه آمدم. ایشان بخفته بودند، من نخواستم که اهل و فرزندان خود را طعام دهم. قدح شیر که برای ایشان دوشیده بودم، بر دست گرفتم و بیداری ایشان را انتظار می بردم تا صبح بدمید، و بچگان می گریستند، بدیشان ندادم، و چون ایشان بیدار شدند، بدیشان دادم. الهی، اگر این برای رضای تو کرده ام، ما را فرج ده. پس فرجه ای پدید آمد که از آن بیرون آمدن ممکن نباشد؛ و دیگری گفت: الهی، دختر عمی داشتم و من عاشق و مفتون وی بودم و او مطاوعت نمی نمود، در قحط سالی به وی رسیدم و او گستاخی کرد، و من صد و بیست دینار به وی دادم تا به مراد من باشد و او مطیع شد، و چون بر وی قادر گشتم، گفت: حلال نباشد تو را که مَهر خدای تعالی بی فرمان وی بشکنی. من ترک آن معصیت کردم و قصد او نکردم، اگر چه مولع او بودم، و زر بدو بگذاشتم. الهی، اگر برای رضای تو کردم، ما را خلاص بخش. پس فرجه ای دیگر پدید آمد و هنوز بیرون آمدن ممکن نبود؛ و سوم گفت: الهی، مزدوران گرفته بودم و مزد همه بدادم، مگر یک کس که مزد

خود بگذاشت و برفت، و من در مزد وی بازرگانی کردم تا مال بسیار از آن حاصل شد، و او پس از مدتی دراز بیامد و مزد خود طلبید، گفتم: این شتر و گاو و گوسفند و برده همه از تو است. گفت: بر من افسوس می کنی؟ گفتم: نی، این همه از مزد تو حاصل شده است. پس آن همه به وی دادم. الهی، اگر آن برای رضای تو دادم، ما را نجات ده. پس سنگ بجنید و راه گشاده شد و هر سه سلامت بیرون آمدند (غزالی، ۱۳۶۹؛ ج ۳: ۲۲۰).

فضیل عیاض در جوانی راهزنی می کرد و عاشق زنی شده بود و هر چه از راهزنی به دست می آورد، نزد آن زن می فرستاد. تا شبی کاروانی می گذشت و کسی این آیه را می خواند: «الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله؟» آیا وقت آن نیامد که دل خفته شما بیدار گردد؟ این آیه چون نوری قلب فضیل را روشن کرد و گفت: وقت آن آمد، آمد، و از کوه پایین آمد توبه کرد (عطار، ۱۳۵۵: ۹۰). از جوانمردی و وارستگی او داستانها نقل کرده اند، اما در همان زمان راهزنی هم از جوانمردی او سخن رفته است. روزی کاروانی عظیم می آمد و آواز دزد شنیدند! خواجه یی در میان کاروان، نقدی که داشت، برگرفت و گفت: در جایی پنهان کنم تا اگر کاروان بزنند، باری این نقد بماند. در بیابان فرو رفت. خیمه یی دید، در وی پلاس پوشی نشست. زر به وی سپرد. گفت: «در خیمه رو و در گوشه یی بنه.» بنهاد و بازگشت. چون باز کاروان رسید، دزدان راه زده بودند و جمله مالها برده. آن مرد، رختی که باقی بود با هم آورد؛ پس قصد آن خیمه کرد. چون آنجا رسید، دزدان را دید که مال قسمت می کردند. گفت «آه! من مال به دزدان سپرده بودم» خواست که باز گردد، فضیل او را بسدید. آواز داد که «بیا». آنجا رفت. گفت: «چه کار داری؟» گفت: «جهت امانت آمده ام.» گفت: «همان جا که نهاده ای، بردار.» برفت و برداشت. یاران، فضیل را گفتند: «ما در این کاروان هیچ نقد نیافتیم و تو چندین نقد باز می دهی؟» فضیل گفت: «او به من گمان نیکو برد و من نیز به خدای - تعالی - گمان نیکو می برم. من گمان او راست کردم تا باشد که خدای - تعالی - گمان من نیز راست کند» (همان: ۸۹-۹۰).

همچنین گویند مردی ادعای جوانمردی کرد و به نیشابور آمد. مردی او را مهمان

کرد و او همراه گروهی از جوانمردان به منزل مرد نیشابوری رفت. پس از صرف غذا، کنیزکی آب بر دست مهمانان می ریخت تا دست خود را بشویند. مهمان به صاحب خانه گفت: از جوانمردی نباشد زنان آب بر دست مردان ریزند. مرد نیشابوری گفت: چندین سال است که در این خانه زندگی می کنم ندانسته ام که آنکه آب می ریزد، مرد است یا زن (همان: ۳۶۲)؛ یعنی باید نگاه را حفظ کرد.

برای آزمایش جوانمردی نوح عیار، کنیزکی را به لباس غلام به او فروختند و او تا آخر عمر نفهمید که او کنیز است (همان: ۳۶۱).

وفای به عهد

یکی از ویژگیهای جوانمردان وفای به عهد است. شقیق بلخی از جوانمردان طریقت (م: ۱۷۴ ه ق) است. ماجرای توبه وی آن بود که روزی یکی از همسایگان به اتهام دزدیدن سگ شکاری امیر بلخ دستگیر شد. شقیق ضمانت کرد که تا سه روز پیدا شود. کسی سگ را یافت و به امید آنکه شقیق جوانمرد است و به او انعام می دهد، نزد شقیق آورد. شقیق سگ را تحویل امیر داد و از دنیا اعراض کرد (عطار، ۱۳۵۵: ۳۲۳). زیرا خداوند مهربان برای وفای به عهد شقیق سگ را به در خانه او فرستاد.

عطار اهمیت وفای به عهد را گر چه با غیر مسلمان باشد، در ماجرای عبدالله مبارک (م: ۱۸۱ ه ق) نشان داده است:

«نقل است که یک بار به غزو رفته بود و با کافری جنگ می کرد. وقت نماز در آمد. از کافر مهلت خواست و نماز کرد. چون وقت نماز کافر در آمد، کافر نیز مهلت خواست. چون روی به بت آورد، عبدالله گفت: " این ساعت بر وی ظفر یافتیم ". با تیغی کشیده بر سر او رفت تا او را بکشد. آوازی شنید که: " یا عبدالله اوفوا بالعهد، انّ العهد کان مسئولا " - از وفا بر عهد خواهند پرسید. عبدالله بگریست. کافر سر بر آورد. عبدالله را دید با تیغی کشیده، گریان. گفت: " تو را چه افتاد ؟ ". عبدالله حال باز گفت که: " از برای تو با ما عتابی چنین رفت ". کافر نعره یی بزد و گفت: " ناجوانمردی بود در چنین خدایی طاغی و عاصی گشتن که با دوست از برای دشمن عتاب کند ".

مسلمان شد و عزیزی گشت در راه دین" (همان: ۲۱۷).

عیب پوشی

یکی از مترادفات جوانمردی در متون عرفانی عیب پوشی است. دست کم یکی از جلوه‌های جوانمردی تغافل از عیوب مردم است؛ چنانکه گفته اند: «بدانکه فتوت فرا پوشیدن عیب برادران باشد و اظهار ناکردن بر ایشان آنچه دشمنان بر ایشان شادکامی کنند» (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۶۴).

حکایت شیخ ابو سعید ابوالخیر (م: ۴۴۰ هـ ق) در تعریف جوانمردی معروف است: «روزی در حمام بود، درویشی شیخ را خدمت می کرد و دست بر پشت شیخ می نهاد و شوخ بر بازوی شیخ جمع می کرد؛ چنانکه رسم قایمان گرمابه باشد تا آن کس ببیند که او کاری کرده است. پس در میان این خدمت از شیخ سؤال کرد که: ای شیخ! جوانمردی چیست؟ شیخ ما حالی بگفت: آنک شوخ مرد پیش روی او نیاری. همه مشایخ و ایمه نیشابور چون این سخن بشنوندند، اتفاق کردند که کس درین معنی بهتر از این نگفته است» (میهنی، ۱۳۶۷: ۷۱).

ابو عبدالرحمن حاتم اصم (م: ۲۳۷ هـ ق) از بزرگان و پیران خراسان بود و از آن او را اصم (ناشنا) نامیدند که عمری خود را به کری زد. این ماجرا را ابوالقاسم قشیری چنین آورده است: «وقتی زنی به نزدیک وی آمد تا چیزی از وی بپرسد. اتفاقی چنان افتاد کی اندر آن وقت آوازی از آن زن بیامد، خجل شد، چون در سخن آمد، حاتم گفت: آواز بردار، و چنان وانمود که وی کر است. آن زن شاد شد و آن زن خبر شایع کرد که وی نشنود، و نام اصم بر او برفت.» (قشیری، ۱۳۶۱: ۴۲؛ عطار، ۱۳۵۵: ۲۹۶).

از جوانمردی نصر آبادی چنین نقل کرده اند که دوستانش در باره علی قوال بسیار به گوشش می رسانیدند که، او شب شراب می خورد و روز به مجلس تو می آید، و او اعتنایی به سخن آنان نمی کرد، تا اینکه روزی با یکی از همین افراد از گذرگاهی می گذشت، دید علی قوال مست روی زمین افتاده با دهان خاک آلوده. رفیق همراه گفت: ما بارها گفته بودیم، شیخ باور نمی کرد. شیخ ملامت کننده را نگریست و

گفت: او را بر دوش گیر و به خانه اش ببر. ملامتگر چاره ای جز فرمانبری ندید (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۶). شیخ با این عمل خواست عیب مستی او را بپوشاند. نمونه دیگر مردی است که از زنی خواستگاری کرد. قبل از آنکه زن به خانه همسرش بیاید به بیماری آبله مبتلا شد و یک چشمش کور شد. مرد نیز تمارض کرد و گفت: نایبنا شدم. پس از بیست سال زنش مُرد، چشمش گشود، علت این کار را پرسیدند. گفت: خود را نایبنا کرده بودم تا آن زن از جهت من اندوهگین نشود. گفتند: تو بر همه جوانمردان سبقت گرفتی (همان: ۲۴۵؛ غزالی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۲۱۵).

احترام به سالمندان

گذشته از لزوم پیروی از پیر در شیوه تربیتی عارفان و صوفیه و آداب ویژه مرید و مرادی؛ احترام به سالمندان نیز در ادب عرفانی مورد توجه است. احترام به سالمندان آموزه این حدیث شریف است: الشیخ فی قومه کالنبی فی اُمته (میهنی، ۱۳۶۷: ۱۹۵) «سالمند در میان قومش مانند پیامبر در میان امتش است» و این فقط به احترام پدر و مادر سالخورده منحصر نمی شود. گر چه نکو داشت پدر و مادر میان این قوم بسیار موکد است (غزالی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۲۲؛ همو، ۱۳۵۳: ۳۲۸؛ هجویری، ۱۳۵۸: ۱۹۹؛ عطار، ۱۳۵۵: ۱۶۱، ۵۶۴ و ۶۷۱؛ قشیری، ۱۳۶۱: ۳۳؛ دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۵۳؛ افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۳۲). حرمت نهادن به سالخوردگان و نگهداشت دل آنان در میان جوانمردان بسیار جدی تلقی شده است. شمس الدین احمد افلاکی در عمل جوانمردانه امام علی (ع) و حرمت سالمندان چنین آورده است. «روزی اسدالله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، به نماز صبح به مسجد رسول می رفت. در میانه راه دید که پیر مردی یهودی پیش می رود. امیرالمؤمنین از آنجا که فتوت و مروّت و حُسن اخلاق او بود، محافظت ادب پیر کرده، پیش نگذشت و آهسته آهسته در پی او رفت» (افلاکی: ۱۱۲).

اکرام مهمان

یکی از زمینه های جلوه جوانمردی اکرام مهمان است. بسایزید بسطامی (م: ۲۶۱ هـ ق) مروّت را در این رابطه معنی کرده است. آورده اند یحیی معاذ رازی به نیشابور آمد.

احمد خضرویه خواست که او را دعوت کند، با همسرش فاطمه مشورت کرد که چه چیزی برای این دعوت لازم است؟ فاطمه گفت: «چند گاو و گوسفند و شمع و عطر و چند خر تا بکشیم.» احمد گفت: «چرا باید خر بکشیم؟» فاطمه گفت: «چون کریمی به مهمان آید، باید که سگان محله را نیز از آن نصیب بود.» فاطمه در مروت چنین بود. لاجرم بایزید بسطامی گفت: «هر که خواهد مردی بیند در لباس زنان، گو در فاطمه نگر» (عطار، ۱۳۵۵: ۳۴۹؛ قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۸؛ هجویری، ۱۳۵۸: ۱۵۰).

ذوالنون مصری (م: ۲۴۵ هـ ق) اسیر و زندانی را هم مهمان محسوب کرده و احسان با اسیر را جوانمردی دانسته است. وی گفت: «هر که خواهد جوانمردی بیند، به بغداد برود و سقایان بغداد را ببیند.» پرسیدند: «چطور؟» گفت: «آن وقت که مرا بازداشت کردند و نزد خلیفه می بردند، مردی دیدم با لباس نیکو و کوزه های نو؛ پرسیدم ایمن سقای سلطان است؟» گفتند: «نه، سقای عام است.» کوزه ای از او گرفتم و آب خوردم. به کسی که همراه من بود گفتم: «دیناری به او بده.» نگرفت. گفت: «جوانمردی نباشد از اسیر چیزی گرفتن.» (قشیری، ۱۳۶۱: ۲۴۵).

عارفان جوانمردی را اکرام مهمان و تبعیض قائل نشدن بین مهمانان دانسته و گفته اند: «جوانمردی آن است که برای تو فرقی نکند که طعام تو را کافر بخورد یا ولی خدا» (همان: ۳۵۶).

محمد ترمذی بر عدالت و رحمت بر مهمان تأکید کرده و گفته است: «جوانمردی آن است که راهگذاری و مقیم نزدیک تو هر دو یکی باشد.» (عطار، ۱۳۵۵: ۵۳۳؛ قشیری، ۱۳۶۱: ۳۵۶). ترمذی در این تعریف هم تبعیض در حرمت را روا نداشته و هم مهمان نوازی و غریب پروری را برای جوانمردان ضروری دانسته است. اکرام به مهمان ممنوع تنها مورد نظر نبوده است، بلکه شفقت با حیوانات هم از جوانمردی شمرده شده است. گویند: کسی بود که دعوی جوانمردی می کرد، گروهی به زیارت او رفتند. این مرد غلام خود را فرمود سفره بیاور و غلام نیاورد. چندین مرتبه فرمان را تقاضا کرد و غلام با تأخیر بسیار سفره آورد. مرد گفت: «چرا تأخیر کردی؟» غلام

گفت: «مورچگان در سفره جمع شده بودند، از جوانمردی نبود آنها را از سفره بیرون کنم. صبر کردم تا مورچگان از سفره بیرون رفتند، سفره را آوردم، زیرا سفره از مورچه گرفتن و بر جوانمردان گستردن، جوانمردی نباشد». حاضران گفتند: «باریک آوردی. چون تویی را سزاوار است که خدمت جوانمردان کنند(قشیری، ۱۳۶۱: ۸۲).

از جوانمردی ابوالعباس بن مسروق (م: ۲۲۹ هـ ق) حکایت کرده اند که روزی جمعی از دوستان را دعوت کرد، و دوستی را دعوت نکرده بود، اما به خواهش مهمانان دیگر با آنها همراهی کرد و به خانه مسروق رفت و به او توضیح دادند که فلانی بدون دعوت ما را همراهی کرده است. مسروق گفت او مرا در دل خود چندان جا داده که بدون دعوت و ناخوانده به خانه من آمده، پس من با خدا عهد کردم که تو برای بازگشت به خانه ات پای روی زمین نگذاری و پای بر روی من گذاری. هر چه اصرار کردند، نپذیرفت که مهمان پای بر روی او نگذارد. سرانجام مسروق روی بر زمین نهاد و دو مرد، مهمان ناخوانده را گرفتند تا فشار پای او صورت مسروق را صدمه نزند، اما پاهایش بر روی صورت او باشد، و به همان حال تا خانه مهمان او را بدرقه کرد (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۶۴).

نه تنها اکرام با مهمان، بلکه صبوری از جانب مهمان با صاحبخانه ناهل نیز جوانمردی محسوب شده است. جوانمردی ابو عثمان خیری (م: ۲۹۸ هـ ق) با منکری که سی بار او را دعوت کرد و از پذیرایی خودداری کرده، وی را راند، و این امر موجب انتباه منکر شد و گفت: «چهل سال است که خداوند مرا در هر حال که داشته است، کاره نبوده ام» و دلیل بر این سخن آن است که منکری او را به دعوت خواند، ابو عثمان برفت تا در خانه او. پس او شیخ را گفت: «ای شکم خوار چیزی نیست، باز گرد!» ابو عثمان بازگشت. چون پاره یی باز آمد، دگر آواز داد که: «ای شیخ! باز آی.» بازگشت. گفت: «نیکو جدی داری در چیزی خوردن؛ برو که چیزی کمتر است.» شیخ باز گردید. دگر بار باز خواند، باز آمد. گفت: «سنگ است. بخور و الا باز گردد.» شیخ باز گردید. همچنین تا سی نوبت او را می خواند و می راند. شیخ می آمد و می رفت،

که هیچ تغییری در وی پدید نیامد. بعد از آن مرد در پای شیخ افتاد و بگریست و توبه کرد و مرید شد، و گفت: «تو چه مردی؟ که سی بار تو را به خواری براندم، یک ذره تغییر در تو پدید نیامد؟!» ابو عثمان گفت: «این سهل کاری است. کار سگان همین باشد. چون برانی بروند، چون بخوانی بیایند و هیچ تغییر در ایشان بازدید نیاید. این بس کاری نباشد که سگان با ما برابرند. کار مردان دیگر است (عطار، ۱۳۵۵: ۴۷۷-۴۷۸).

از جمع بندی اقوال عارفان می توان جوانمردی را این گونه تعریف کرد: جوانمردی با مردم؛ یعنی سخاوت در حالی که خود بدان نیاز دارد، تسامح، وفاداری، بخشش قبل از سؤال، مهمان نوازی، غریب پروری، تبعیض قائل نشدن در حرمت و عطا بین آشنا و بیگانه، تفاخر نکردن، معارضه نجستن، خوشخویی، کشیدن بار خلق، عیب‌پوشی، پذیرفتن عذر مردمان و بسیار عذر نخواستن تا که بسیار شرمنده نشوند.

از ذکر نمونه های اعمال جوانمردانه در متون عرفانی فارسی ترغیب به این آموزه‌ها به دست می آید: حرمت به سالمندان و پیران، گر چه مسلمان نباشند، انصاف دادن و انصاف نخواستن، حرمت پدر و مادر، عمل خالص برای خدا، امانتداری، ایثار، عیب‌پوشی، مدارا، مساعدت با مردم (حتی با دزد اموال شخصی)، تسامح با خطا کاران، تمارض مانند کری و کوری برای خشنودی دیگران به جهت تغافل از عیوب دیگران، رحمت با اسیر و زندانی، حرمت نگاه به نامحرم و عفت و پاکدامنی.

نتیجه گیری:

از بررسی متون عرفانی نتیجه گرفته می شود، اصطلاح جوانمردی در قرآن و حدیث ریشه دارد. یکی از اصول جوانمردی سخاوت و ایثار حق خود به دیگران است.

سنت زیبای جوانمردی با شکل سیاسی فتوت ناصر خلیفه عباسی پیوندی ندارد، زیرا از ابتدای ظهور اسلام و اقوال عرفای اسلامی که از قرن دوم موجود است، به پیروی از آیات شریفه قرآن - که اصحاب کهف و انصار مدینه را جوانمرد نامیده است - و اقوال پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین بحث جوانمردی و فتوت مطرح بوده است.

از جمع بندی سخنان عارفان، سه یا چهار دسته تعریف از جوانمردی شخص می‌شود: جوانمردی با خدا، جوانمردی با خلق خدا و جوانمردی با فرشتگان نویسنده^۱ اعمال و حتی جوانمردی با خویشان. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که جوانمردی پدیده‌ای اجتماعی است که فرد به نفع دیگران کنار می‌آید و خود را نمی‌بیند و خود را به نوعی متهم می‌کند، مانند ملامتیه. جوانمردی در ارتباط با خدا، شرط پذیرش عبادت است، بلکه عبودیت، خداترسی، مسراعات خلق خدا، متابعت سنت پیغمبر خدا، روی گردانیدن از غیر خدا در حوایج و قبله قرار دادن خود خداست، جوانمردی ادای حق ذکر ولی نعمتها، و فرمانبرداری از خداست، نه شیطان. جوانمردی نیاززدن فرشتگان خداست که مجبور به ثبت اعمال زشت نباشند؛ جوانمردی با خویشان؛ یعنی مخالفت نفس کردن و وارستگی از دو عالم.

آموزه^۲ عناصر جوانمردی برای انسان معاصر، گذشت، تسامح، عفت و پاکدامنی، نودوستی، افتادگی و احترام به بزرگتر و شفقت به عموم مردم است. حاصل این آموزه‌ها، داشتن دل پر از مهر و جهانی سرشار از صلح است. نگاه جوانمردانه به هستی، یافتن شجاعت اخلاقی است که منطق حمایت از ضعیفان را وضع می‌کند.

جوانمردی رمز از بالا نگرستن است، نه از رو به رو؛ خود را فراتر از نیازهای روزمره دیدن و در بازیهای نفس نینداختن است. جوانمردی بازگشت به هویت اصیل انسانی است؛ همان هویت عزیزی که مقصود خلقت است.

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم کیی هر چه هستی تویی

(رازی، ۱۳۶۶: ۲)

جوانمردی نوعی شعور است؛ شعور کوچک شمردن هر چیز جز خدا و خود را آینه^۳ خدا دانستن و صفات الهی از خود نشان دادن و از منظر خدا به خلق نگرستن.

مقصود وجود انس و جان آینه است منظور نظر در دو جهان آینه است

دل آینه^۴ جمال شاهنشاهی است وین هر دو جهان غلاف آن آینه است

(همان: ۳)

منابع:

- ۱- قرآن کریم. (۱۳۷۶). ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی، تهران: جامی و نیلوفر.
- ۲- قرآن کریم. (بی‌تا). با ترجمه فارسی مهدی الهی قمشه ای، تهران.
- ۳- افلاکی، شمس الدین احمد. (۱۳۶۲). مناقب العارفين، به کوشش تحسین یازنجی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۴- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۶۸). رسائل، تهران: صالح، چاپ چهارم.
- ۵- دیلمی، ابوالحسن. (۱۳۶۳). سیرت شیخ کبیر ابو عبدالله بن خفیف شیرازی، ترجمه رکن الدین یحیی جنید شیرازی، تصحیح. ۱۰ ماری، شیمل، به کوشش توفیق سبحانی، تهران: بابک.
- ۶- رازی، نجم الدین ابوبکر محمد بن شاهاوربن انوشیروان. (۱۳۶۶). مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). جستجو در تصوف، تهران: امیر کبیر.
- ۸- سراج طوسی، ابونصر عبدالله بن علی. (بی‌تا). اللمع فی التصوف، تصحیح رنولد، آلن، نیکلسون، تهران: جهان.
- ۹- عطار، فریدالدین. (۱۳۵۵). تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- ۱۰- غزالی، محمد. (۱۳۶۹). احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱- _____ (۱۳۵۳). کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، تهران: کتابخانه مرکزی.
- ۱۲- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۱). ترجمه رساله قشیری، با تصحیح و استدراکات بن‌دیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۳- میهنی، محمد بن منور. (۱۳۶۷). اسرار التوحید، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیع کدکنی، تهران: آگاه.

- ۱۴- هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی. (۱۳۵۸). **کشف المحجوب**، تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، تهران: طهوری.
- ۱۵- همدانی، عین القضاة. (۱۳۷۳). **نامه ها**، به اهتمام علینقی منزوی، غیف عسیران، تهران: منوچهری.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی